Yu wu

بقایای آلودگی

مترجم Ayda

گروه @Myanimes

وبسایت myanimes.ir

کپی ممنوع

چپتر 123

در همان زمان، در ایستگاه چونگ هوا.

"ارشد ژو!"

"خوش اومدین ارشد ژو!"

ژو هی فرد بسیار سردی بود و عادت عجیبی از عوض کردن لباس داشت. بیرون، او لباس های عادی فرقه اش را میپوشید اما به محض برگشتن به ایستگاه چونگ هوا، بدون توجه به اینکه چه کار مهمی دارد به اتاق تعویض لباس میرفت و لباسش را با لباس ایستگاه چونگ هوا عوض میکرد. در واقع، با مقامی که داشت هیچکس چیزی نمی‌گفت اگر لباس رسمی نمیپوشید، اما ژو هی باز هم میپوشید.

او باید لباس تذهیبگران ایستگاه چونگ هوا را میپوشید.

هر عضو ایستگاه چونگ هوا لباسی داشت که وظیفه اش را تعیین میکرد. محبوب ترین لباس بین مردان جوان لباس سیاه جنگی مو شی و شورای بزرگ بود. این لباس آستین های باریک، با یقه سفتی داشت که در کناره هایش روبان طلایی به کار رفته بود. و محبوب ترین لباس بین دختران جوان لباس ایستگاه شننونگ بود. این لباس یک لباس ابریشمی سبز رنگ بود که از ابریشم طاووس ساخته شده بود و با یک لباس کیکادا پوشانده شده بود.

در مقایسه با اینها، لباس ایستگاه چونگ هوا زیاد جذاب نبود. این لباس فقط یک لباس سفید بلند با آستین های باریک و یقه عمودی بود. هیچ چیز خاصی هم نداشت.

به خاطر همین هم، بعضی از مردم این عوض کردن لباس ژو هی را به خاطر وسواسش میدانستند در حال که برخی دیگر میگفتند به خاطر بعضی خرافات است. نظرات زیادی وجود داشت.

اما در واقع، دلیل اینکه ژو هی لباس هایش را عوض میکرد خیلی ساده بود.

او عاشق کارش بود، آنقدر زیاد که هر بار که ماموریتی میگرفت، احساس غیر قابل توصیفی از شروع شدن یک مراسم داشت؛ و عوض کردن لباسش برای او مثل شروع این مراسم بود.

و چیزی نمانده بود که این مراسم عجیب شروع شود.

"ارشد ژو، ابزارای سحر و جادو آماده شدن. فرد محکوم هم به اتاق آزورا برده شده و وضعیتش کاملا پایداره."

ژو هی درحالی که دستکش را درست میکرد تونل را طی میکرد. اما وقتی این حرف را شنید با تعجب ایستاد. "کاملا پایداره؟ منظورت چیه؟"

سرپرست گفت، "هیچ واکنش بیش از حدی نداره. کاملا آرومه."

ژو هی بلافاصله چیزی نگفت. بعد از مدتی با صدای آرامی گفت، "واقعا مثل همون چیزیه که میگن."

اتاق آزورای ایستگاه چونگ هوا در زیر زمین ساخته شده بود. وقتی ژو هی نزدیک شد، زنجیره های آهنی روی در خودبخود عقب رفتند و در سنگی به آرامی باز شد.

ناگهان موجی سرد به آنها برخورد کرد.

اتاق آزورا اتاقی سرد با پانزده فوت طول بود. از آنجایی که بیشتر محاکمه ها(شکنجه ها) باید در مکان های سرد انجام میشدند، دیوار های داخلی اتاق آزورا از یخ صد هزار ساله‌ی کونلون ساخته شده بودند. هر چهار دیوار، سقف و کف همه از یخ بودن. در نگاه اول، آنجا مثل قصر آینه ها به نظر میرسید.

گو مانگ در وسط اتاق با چشمان بسته نشسته بود.

ژو هی جلو رفت و با کنجکاوی گومانگ را برانداز کرد. او از وقتی ارشد شده بود محاکمه های زیادی انجام داده بود. بیشتر آن افراد حتی قبل از رسیدن به اتاق آزورا از ترس شلوارشان را کثیف میکردند. خلاصه او تا بحال کسی مثل گو مانگ ندیده بود؛ کسی که انقدر آرام باشد.

یعنی این یارو اونقدر احمق بود که نمیدونست چی در انتظارشه؟ یا اینکه اهریمن سیاه سرزمین لیائو به انسان یه قابلیت هایی میداد، مثل نترسیدن از درد و مرگ.... و اینجور چیزا. خیلی جالب نبود؟

ژو هی بیشتر هیجان زده شد. او لبهایش را با نوک زبانش لیسید و دستانش را روی "فالکون" روی کمرش گذاشت.

شاید به خاطر هویت یا رفتار این فرد بود که ژو هی که با فردی که محکمه اش میکرد مثل حیوان رفتار میکرد برای اولین بار کمی احساس کنجکاوی کرد. او کنجکاو بود که بداند گو مانگ الان در حال فکر کردن به چه چیزی است.

اما ناگهان گو مانگ که انگار افکارش را خوانده بود چشمان آبی اش را باز مرد و به او نگاه کرد. بعد فقط یک کلمه گفت.

"سرده."

سرده؟

این تنها چیزیه که اون الان داره بهش فکر میکنه؟

ژو هی به چشمان آبی یخی خیره شد، انگار که میخواست احساسات دیگری را درونشان کشف کند.

اما چیزی نبود.

چطور ممکن بود باشه؟ تا وقتی که گو مانگ خودش نخواد، ژو هی چطور میتونست حتی ذره ای از احساسات واقعیش رو متوجه بشه؟ به هر حال، ما داریم در مورد گو مانگ حرف میزنیم.

اون یه جاسوس بود که توسط امپراطور انتخاب شده بود.

جاسوسی که به مدت هشت سال در سرزمین لیائو پنهان شده بود.
جاسوسی که هزاران سوتفاهم،غم و اندوه، تحقیر، عذاب وجدان، و زندگی انسان را پشتش حمل میکرد. اما با اینحال توانسته بود این راه را به آخر برساند.

آن موقع وقتی او به دشمن پیوست، آنها جرات نمیکردند به او اعتماد کنند. آنها همه نوع سم و شکنجه را امتحان کردند اما باز هم نتوانستند

کوچک ترین رازی را از دهانش بیرون بکشند. ژو هی چطور میتوانست اینکار را انجام داد.

"مهم نیست." ژو هی گفت، "بعد یه مدت دیگه به همچین سرمایی اهمیت نمیدی."

امیدوارم که از خوندنش لذت برده باشین. برای حمایت از ما، لطفا این ترجمه رو کپی یا جایی پخش نکنین و اگه جایی یا کسی رو دیدین که داره کپی یا پخش میکنه، به ما اطلاع بدین.

اگه سوالی داشتین میتونین به این آیدی مراجعه کنین:

@helmine1

کپی ممنوع